



پشتان به ما گرم باشد

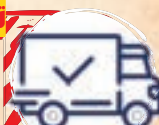
۵۱ روز هم پستی و مقاومت ملی از میدان تا میز مذاکره



زیر ذره بین

ترخیص ۳ میلیون تن کالا

رئیس کل گمرک: ترخیص ۱۰۰ درصدی کالاهای اساسی با کمترین زمان و با همکاری دستگاه های همجوار منجر به ترخیص حدود ۳ میلیون تن کالای اساسی در ایام جنگ شد.



دور دنیا

شنیدن کلمات ناگفته

سکوت شما دیگر بی صدا نیست! محققان با ترکیب هوش مصنوعی و یک حسگر پوشیدنی انعطاف پذیر، موفق شده اند حرکات ریز عضلات گردن را هنگام صحبت کردن بی صدا، به صدای واضح و قابل شنیدن تبدیل کنند. این فناوری بی نظیر حتی در محیط های صنعتی و بسیار شلوغ نیز با دقت بالایی عمل می کند. این نوآوری شگفت انگیز علاوه بر ارتقای تعامل انسان و ماشین، امید تازه ای برای بیماران است که بر اثر آسیب تارهای صوتی صدای خود را از دست داده اند تا کلمات ناگفته شان سرانجام شنیده شود.



رازهای جوانی ذهن



برای سالمندی خوب، مراقبت جسمی از مغز کافی نیست؛ بلکه باید از «ذهن» نیز محافظت کرد. پژوهشگران آکسفورد ۵ عامل کلیدی روانی و اجتماعی را برای جلوگیری از زوال شناختی ضروری می دانند، داشتن هدف و معنا در زندگی، برقراری روابط انسانی و عاطفی قوی، انعطاف پذیری روانی در پذیرش تغییرات، درک و روایت سازی از تجربیات گذشته و در نهایت حفظ کنجکاوی و یادگیری مداوم. با این راهکارها می توان سالمندی را شاداب تر کرد.

چشم ها به گوش ها کمک می کنند!

برخلاف تصور رایج، بستن چشم ها همیشه به بهتر شنیدن کمک نمی کند. پژوهشگران دریافته اند که در محیط های پرسر و صدا، باز بودن چشم ها ربه ویژه دیدن تصاویر مرتبط با صدا، توانایی مغز را در تشخیص سیگنال ها به شدت تقویت می کند. در واقع، بستن چشم ها باعث فیلتر شدن بیش از حد صداها شده و شنیدن را دشوارتر می سازد. بنابراین، برای درک بهتر محیط و تفکیک صداها در شلوغی، تعامل هم زمان حواس بینایی و شنوایی، کلیدی است.



تک خبر

آموزش و پرورش: ثبت سفارش کتاب های درسی دانش آموزان مدارس ابتدایی و دوره اول متوسطه آغاز شد.

وزارت جهاد کشاورزی: صادرات تخم مرغ خوراکی تا اطلاع ثانوی ممنوع شد.

وزارت صنعت: مجوزی برای افزایش قیمت خودروها در سال جدید صادر نشده است.

سازمان آب و فاضلاب: با وجود آسیب به ۳۸۸ نقطه تأسیساتی در جنگ، کشور با مشکل تأمین آب روبه رو نیست.

جوان و یک با تجربه نقره داغ شدند!

کلوز آپ

لیست جدید تیم ملی منتشر شد و امیر قلعه نویی با انتخاب فرمول «۱+۵» مدافع میانی، ۳ نام بزرگ را از مسیر جام جهانی کنار زد. در حالی که جایگاه شجاع خلیل زاده و کتعی زادگان قطعی است، دعوت جنجالی از ابرقویی نژاد، آقاسی، محبی و ایری در کنار حضور علی نعمتی چند پسته، معادلات خط دفاع را کاملاً تغییر داد. در نقطه مقابل، خط خورده های سرشناسی داریم: مرتضی پورعلی گنجی، ستون دفاعی ۲ جام جهانی گذشته که با افت پس از مصدومیت، احتمالاً پایان رؤیای سومین جام جهانی اش را می بیند. همچنین سامان فلاح، شگفتی ساز جام ملت ها و محمدامین حزبوای، مدافع آینده دار و سه گله سپاهان، قربانی ترافیک خط دفاع و مصدومیت ها شدند و جام جهانی ۲۰۲۶ را از دست دادند. حالا باید دید از بین ۴ انتخاب غیرمنتظره قلعه نویی، کدام مدافع به فهرست نهایی جام جهانی می رسد.



عکس نوشت

ذخایر غذایی روبه اتمام است



روزنامه یواس ای تودی نوشت: انتشار تصاویری از وعده های غذایی کم در ناوهای نظیر «ابراهام لینکلن» و «یواس اس تریپوبلی» موجب از نگرانی را درباره وضعیت معیشتی سربازان آمریکایی برانگیخته است، اما مقامات پنتاگون دائم در حال تکذیب این موضوع هستند.

بیایید خادم الرضاع باشیم

زیارت همیشه ایستادن مقابل پنجره فولاد نیست. گاهی قدم زدن در شلوغی همین پیاده روهای شهر است. وقتی گرهی از کار عابری خسته باز می کنی یا با لبخندی، امید را به قلب ناامیدی می بخشی، در واقع لباس خادمی امام مهربانی ها را به تن کرده ای. در سیره اهل بیت (ع) آمده است: «بعد از انجام واجبات، کاری بهتر از ایجاد خرسندی در قلب مؤمن نیست» خادم الرضا بودن به مکان محدود نمی شود، بلکه یک مرام و منش است. هر جا که دلی را شاد کنی و گرهی از کار بندگان خدا بگشایی، همان جاصحن و سرای رضوی است. زیارت واقعی، امتداد مهربانی او در کوچه های شهر است.



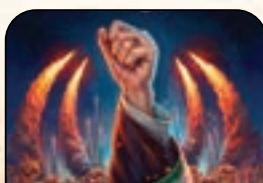
پشتان به ما گرم باشد

۵۱ روز هم پستی و مقاومت ملی از میدان تا میز مذاکره

۵۱ روز از آزمون سخت تاریخی گذشت؛ ۵۱ روزی که جمهوری اسلامی ایران در برابر ابرقدرتی ایستادگی کرد که تاریخ معاصرش را با جنگ افروزی های پی در پی رقم زده است. از اشغال افغانستان و عراق تا بمباران صربستان و کشتار جمعی در تایوان، آمریکا همواره پای ثابت بحران ها و ویرانی ها بوده است. در کنار این ابرقدرت، رژیم کودکش قرار دارد که تمام زیرساخت هایش برای جنگ طراحی شده است. حالا که این ائتلاف جنایت کار را وادار به مذاکره کرده ایم، جهان به وضوح درک می کند چرا تحلیلگران بین المللی، ایران را برنده قطعی این نبرد می دانند.

شرایط میدان، شرایط مذاکره

بگذارید ابتدا شرایط کنونی را شرح دهیم. امروز هیئت آمریکایی خود را از موقعیت متکبرانه «قدرت اول جهان» به اسلام آباد کشانده است، اما تهران هنوز برای حضور در دور دوم مذاکرات پاسخی نداده است. این تأخیر استراتژیک، خود گواه واقعیت های میدان است: ما زیر بار زور و تسلیم نخواهیم رفت. ایران با طرح پیش شرط هایی روشن، خطوط قرمز ملی را ترسیم کرده است. در این بستر، مذاکره نه التماس که یک بده بستان واقعی است؛ بده بستانی که ارزش گذاری عادلانه آن، مرهون ایستادگی ۵۱ روزه و تعادل قدرت در میدان نبرد است.



جهاد اعتماد

در این شرایط ملت بهب، موضع ما چه باید باشد؟ واجب است که به مسئولانی که این ۵۱ روز را با پایداری و خون دل خوردن ها سرپا نگه داشتند، قوت قلب دهیم. تیم مذاکره کننده ما که ده هاست در سمت های مختلف با تلاش جانانه برای این آب و خاک آبرو گرفته اند، بیش از هر چیز نیازمند انرژی داخلی برای جنگ پای میز مذاکره است. چگونه می توان به جوسازی های دشمنان خارجی چون ترامپ و ونس اعتماد کرد، اما به فرزندان این مرزوبوم بدبین بود؟ اعتماد به تیم مذاکره کننده، همان جهادی است که رهبر معظم انقلاب و رهبر شهیدمان از ما انتظار دارند.

شب‌های عاشقی برای وطن

بیش از ۵۰ شب از شب‌هایی می‌گذرد که خیابان‌ها فقط گذرگاه نبودند؛ به حافظه‌ای زنده از حضور، همراهی و دل سپردگی آدم‌ها بدل شدند. در این شب‌های پیاپی، خستگی جایی برای ماندن نداشت و آنچه پرتنگ‌تر از هر چیز دیده می‌شد، ایستادگی مردمی بود که هر کدام به شیوه خود، کنار نام ایران و کنار یکدیگر ماندند. بی‌تردید در دل این حضورهای شبانه، روایت‌ها و درس‌های بسیاری پنهان است؛ از مهربانی‌های کوچک و ماندن‌های بی‌صدا تا لحظه‌هایی که معنای همدلی را دوباره به یادمان آورد. ما در این گزارش، گوشه‌ای از این خاطره جمعی را مرور می‌کنیم؛ شما هم اگر از این شب‌ها تصویر، خاطره یا اتفاقی به یادماندنی در ذهن دارید، برای ما بنویسید.

۱. پرچمی که همیشه برافراشته است

پرچم میان دست‌ها می‌چرخید؛ عده‌ای قرار گذاشته بودند تا پرچم کشورمان زمین نماند. از دست پیرمردی آرام به دست جوانی کم‌حرف، از شانه زنی میان‌سال به بازوی دختری دانشجو. همه می‌دانستند این پرچم حرمت دارد و نباید زمین را لمس کند. انگار هر کس سهم کوچکی از نگهبانی خانه‌ای بزرگ را بر دوش گرفته بود. در آن نوبت داری بی‌صدا، چیزی فراتر از یک پارچه موج می‌زد؛ حس مراقبت از ایران، از حرمت نامی که برای خیلی‌ها فقط یک جغرافیا نیست.

۳. جای نیمه‌شب

هر چه شب جلوتر می‌رفت، خستگی بیشتر روی صورت‌ها می‌نشست. همان وقت دختری با فلاسک چای و لیوان‌های کاغذی از راه می‌رسید. هیچ‌کس او را مسئول این کار نکرده بود. اما خودش سهرمش را پیدا کرده بود. گاهی غیرت ملی در همین جزئیات کوچک دیده می‌شود؛ در چایی که نیمه‌شب به دست غریبه‌ای می‌رسد. در مهربانی بی‌نامی که به آدم یادآوری می‌کند ایران فقط خاک نیست، رشته‌ای از دل‌های به‌هم پیوسته است.

۵. نان داغ و یک کار بی‌ادعا

چند شب، نانوای محل باکیسه‌ای نان گرم آمد و بی‌هیاهو میان مردم پخش کرد. بوی نان در هوا پیچید و برای لحظه‌ای، خیابان از شکل معمولش بیرون آمد؛ صمیمی‌تر، نزدیک‌تر. شبیه حیاط یک خانه پرجمعیت. در آن تکه نان‌های داغ، چیزی از روح ایران جاری بود؛ همان فرهنگی که در سختی، اول به فکر قسمت‌کردن می‌افتد. غیرت فقط در مشت گره‌کرده خلاصه نمی‌شود. گاهی یک اقدام بی‌ادعا و ساده نماد عزت و غیرت می‌شود.

۷. قابی از کفش‌ها

اگر کسی می‌خواست قصه این روزها را بی‌کلمه بفهمد، کافی بود به کفش‌ها نگاه کند؛ کفش‌های خاک‌گرفته پیرمردها، کتانی‌های جوان‌ها، کفش‌های بچگانه، صندل‌های ساده. هر جفت کفش مسیری را آمده بود و حالا کنار هم، بی‌آنکه همدیگر را بشناسند، در یک قاب جمع شده بودند. ایران شاید همین باشد؛ جایی که راه‌های مختلف، سلیقه‌های مختلف و زندگی‌های مختلف، در لحظه‌ای خاص کنار هم می‌ایستند و نام مشترکی پیدا می‌کنند.

۹. یک کار ساده

جوانی هر شب یک چندراهی برق می‌آورد و کنار دیوار می‌گذاشت تا هر کس گوشی‌اش خاموش شده، بتواند چند دقیقه‌ای آن را به برق بزند. شاید کار کوچکی به نظر برسد. اما همین کارهای کوچک‌اند که یک جمع را سرپا نگه می‌دارند. بعضی‌ها پرچم را نگه می‌دارند، بعضی‌ها صدا را. بعضی‌ها فقط برق چند گوشی را. ایران با همین سهم‌های به‌ظاهر کوچک حفظ می‌شود؛ با فهمیدن اینکه هر کس، هر طور که می‌تواند، باید بخشی از بار را بردارد.

۱۱. زنی که فقط ۱۰ دقیقه می‌آمد

می‌گفت زمان زیادی ندارد؛ هر شب فقط ۱۰ دقیقه می‌ایستاد و بعد می‌رفت. اما همان ده دقیقه را هیچ‌وقت از قلم نمی‌انداخت. در ظاهر سهرمش کوتاه بود، اما تکرارش معنا می‌ساخت. بعضی آدم‌ها با حضورهای مختصر اما مداوم، مفهوم تعهد را زنده می‌کنند. شاید غیرت نسبت به ایران همیشه در ساعت‌های طولانی خلاصه نشود؛ گاهی در همین ۱۰ دقیقه‌های وفادارانه است، در همین برگشتن‌های کوچک اما پیوسته به چیزی که برای آدم مهم است.

۱۳. جوانی با صدای گرفته

روزهای اول صدایش رسا و پرتوان بود. اما کم‌کم خش افتاد روی حنجره‌اش. با این حال هر شب باز هم می‌آمد؛ کمی آرام‌تر، کمی خسته‌تر. اما همچنان حاضر. بعضی‌ها از سر و ففور توان نیست، از سر باور است. جایی که آدم با باقی‌مانده صدایش هم می‌ماند. معلوم می‌شود ماجرا فقط یک هیجان‌گذرا نیست. در آن حنجره گرفته، چیزی از غیرت نسبت به ایران بود؛ مقاوم، بی‌ادعا و صبور.

۲. خانمی با صندلی تاشو

از روزهای اول، خانمی با صندلی تاشوی سبزش می‌آمد و گوشه‌ای می‌نشست. نه خودش را وسط می‌کشید. نه حرف زیادی می‌زد. فقط می‌آمد، می‌نشست و تا دیر وقت همان جا می‌ماند. بعضی آدم‌ها با همین حضور آرام، معنای غیرت را عوض می‌کنند؛ نه در هیاهو، که در ماندن. انگار می‌خواست بگوید ایران فقط با فریاد حفظ نمی‌شود. با نشستن‌های صبورانه و ایستادن‌های بی‌ادعا هم دوام می‌آورد.

۴. شیفت نانوشت

مسجد هیچ برنامه رسمی‌ای روی دیوارش نصب نشده بود. اما کم‌کم همه می‌دانستند چه وقت باید بیایند و جای چه کسی را پر کنند تا سنگر حضور شبانه مقابل مسجد خالی نباشد. بعضی‌ها دم غروب، بعضی‌ها پس از نماز و بعضی تائیمه‌های شب. نظم پنهانی شکل گرفته بود که از دل اعتماد بیرون می‌آمد. ایران در همین هماهنگی‌های بی‌تابلو هم خودش را نشان می‌دهد؛ وقتی آدم‌هایی آنکه فرمانی در کار باشد، حس می‌کنند باید سهمی از نگهبانی این خانه مشترک را به عهده بگیرند.

۶. به وقت خیابان

برای کودک، این ۵۰ روز با ساعت و تقویم نمی‌گذشت. او زمان را با روشن شدن چراغ‌های خیابان می‌فهمید. می‌گفت: «وقتی چراغ‌ها روشن می‌شن، یعنی باید بریم.» دست مادرش را می‌گرفت و به جایی می‌آمد که برایش کم‌کم آشنا شده بود. شاید او هنوز معنای وطن را با واژه‌ها نداند، اما در همین تکرارها، در همین آمدن‌های کوچک، دارد یاد می‌گیرد خانه بزرگ‌تری هم هست؛ خانه‌ای به نام ایران.

۸. یک خداقوت دلچسب

هر شب در ساعتی نزدیک، از همان مسیر عبور می‌کرد. نه پیاده می‌شد و نه توقف طولانی داشت؛ فقط شیشه را پایین می‌داد، نگاهی می‌انداخت. خداقوت می‌گفت و با بوقی کوتاه می‌گذشت. کم‌کم همین عبور کوتاه تبدیل به نشانه‌ای آشنا شد. بعضی همراهی‌ها همین قدر مختصرند، اما از دل تکرار، معنا پیدا می‌کنند. غیرت ملی همیشه پرتنگ و پیرصدا نیست؛ گاهی در همین سلام و خداقوت کوتاه، در همین نگذشتن بی‌اعتنا از کنار نام ایران حضور دارد.

۱۰. مادری که تماشا می‌کرد

او معمولاً چند قدم دورتر می‌ایستاد، کودک را بغل می‌گرفت و تماشا می‌کرد. نه خودش را وسط چیزی می‌انداخت. نه دنبال دیده شدن بود. گاهی بچه روی شانه‌اش خوابش می‌برد و او هنوز همان جا می‌ماند. این ماندن آرام، شبیه شکل دیگری از غیرت بود؛ بی‌هیاهو و عمیق. انگار می‌خواست فرزندش در حافظه کودکی‌اش بداند که دوست داشتن ایران فقط در گفتن نیست، در باهم بودن‌های صبورانه و نجیبانه هم هست.

۱۲. روز پنجاهم

روز پنجاهم که رسید، خیابان دیگر فقط یک خیابان نبود؛ شبیه حافظه‌ای زنده شده بود از قدم‌ها، سلام‌ها، چای‌های سرپایی، خستگی‌های مشترک و ماندن‌های پیوسته. هر کس سهم کوچکی آورده بود؛ یکی حضور، یکی مهربانی، یکی سکوت. یکی مراقبت. از کنار هم قرار گرفتن همین سهم‌های کوچک، چیزی بزرگ‌تر ساخته شده بود. شاید ایران دقیقاً همین باشد؛ حاصل جمع دل‌هایی که هر کدام اندک‌اند، اما وقتی کنار هم می‌ایستند، معنایی بزرگ پیدا می‌کنند.

۱۴. پیروزنی که اسم کسی را نمی‌دانست

شاید نام خیلی‌ها را نمی‌دانست، اما هر شب کنارشان می‌ایستاد. برای یکی آب نکه می‌داشت، برای دیگری جاب‌ز می‌کرد و اگر کسی دیر می‌رسید، سراغش را می‌گرفت. نزدیکی همیشه از معرفی رسمی شروع نمی‌شود؛ گاهی از تکرار دیدن و اهمیت دادن می‌آید. در این نزدیکی بی‌نام، چیزی از خوی ایرانی دیده می‌شد؛ همان حس قدیمی «تو غریبه نیستی» که در روزهای سخت، بیشتر از همیشه خودش را نشان می‌دهد.